

# گذار از عقل‌گرایی به حدیث‌گرایی در جهان اسلام

## مروری بر کتاب «من اسلام القرآن الی الحدیث» اثر جرج طرابیشی

فاطمه مسجدی

### درآمد

جرج طرابیشی (۱۹۳۹-۲۰۱۶)، متفکر و نواندیش سوری، در خانواده‌ای مسیحی در حلب به دنیا آمد. در دمشق ادبیات عرب و بعد علوم تربیتی خواند، پس از آن به بیروت رفت و مدتی مشغول روزنامه‌نگاری و کارهای رسانه‌ای شد. وقتی جنگ داخلی در لبنان بالا گرفت، به پاریس مهاجرت کرد و تا آخر عمر همان جا ماند. مهم‌ترین آثارش را در همین دوره نوشت و بیش از دویست کتاب، عمدتاً در فلسفه، به عربی برگرداند. شخصیت علمی او، به گفته خودش، در شش مرحله تکوین یافته است: جدا شدن از باورهای مسیحی، گرویدن به پان‌عربیسم، تجربه اگزیستانسیالیسم و مارکسیسم، عضویت در حزب بعث، چرخش به لیبرالیسم و در نهایت بازگشت به سنت عربی-اسلامی با خوانشی جدید. کتاب «من اسلام القرآن الی الحدیث» مشهورترین تألیف اوست که در ۲۰۱۰ برای بار نخست منتشر شد. او در این کتاب تبیین می‌کند چگونه اسلام مبتنی بر قرآن با گذشت چند قرن تبدیل به اسلام مبتنی بر حدیث شد و چگونه نهادهای حدیث به عقب راندن عقل‌گرایی در جهان اسلام انجامید. او معتقد است عقل عربی-اسلامی مدت‌هاست که در حلقه‌ای توخالی به نام «ایدئولوژی حدیثی» حرکت می‌کند و همین انحراف زمینه رکود عقل را در میان مسلمانان فراهم آورده است.

کتاب در هشت فصل و بیش از ششصد صفحه به زبان عربی نوشته شده است. طرابیشی در دو فصل نخست مبانی انحراف اسلام قرآنی به اسلام حدیثی را تبیین می‌کند و در فصل‌های سوم تا ششم کتاب مواجهه مکاتب چهارگانه فقه اهل سنت با حدیث و به موازات آن بهره‌مندی از عقل را بررسی می‌کند تا از این طریق سیر تطور حدیث‌گرایی در میان مسلمانان را نشان دهد. در فصل هفتم، مفهومی به نام «عقل توجیه‌گر» را مطرح می‌کند که به جای تعقل در نصوص سعی در عقلانی کردن آن‌ها دارد. این‌جا عقل به کار گرفته می‌شود اما تنها وظیفه‌اش این است که راهی برای رفع تعارض‌ها و تناقض‌های موجود در متون حدیثی بیابد و اجازه ندارد آن‌ها را به چالش بکشد. در فصل هشتم نیز آخرین حلقه تکمیل‌کننده زنجیره اسلام حدیثی را بررسی می‌کند. از عوامل سیاسی همچون انقلاب متوکل و ظهور شخصیت‌هایی مثل حاکم نیشابوری، غزالی و خطیب بغدادی می‌گوید و تأثیر هر یک را در تضعیف اسلام قرآنی توضیح می‌دهد.

به اعتقاد طرابیشی، رخداد دو تحول اساسی در جامعه اسلامی بعد از وفات پیامبر منجر به انحراف نگرش مسلمانان شد. تحول نخست این بود که مسلمانان رسالت پیامبر اسلام را که ابلاغ وحی بود تبدیل به تشریح (قانون‌گذاری) کردند، در حالی که قانون‌گذاری منحصر به خداست. طرابیشی آیات متعددی از قرآن را برمی‌شمارد که هر یک به نوعی وظیفه پیامبر را منحصر به تبلیغ می‌داند. تحول دیگر این بود که محدوده جغرافیایی و زبانی سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت و در نتیجه مخاطب پیامبر از عرب‌زبانان «أُمّ القُری و مَن حولها» (انعام: ۹۲، شوری: ۷) به جامعه‌ای بین‌المللی تغییر کرد. به عقیده او، رسالت پیامبر محدود به امت خود بوده است؛ او با واکاوی مفهوم واژه «امی» و اشاره به برخی آیات قرآن و همچنین آوردن

شواهد تاریخی در اثبات عقیده خود می‌کوشد. هر دوی این تحولات زمینه توجه به حدیث و برتری دادن به آن را در میان مسلمانان فراهم آوردند که در نگاه طرابیشتی انحرافی بزرگ محسوب می‌شود.

طرابیشتی، در بررسی بنیانگذاران مکاتب فقهی، نخست به مذهب مالکی می‌پردازد. به اعتقاد او، مالک بن انس در بهره‌گیری از حدیث با حریت و آزادی برخورد کرده است. مالک با اینکه خود از مصنفان حدیث بوده، به هیچ روی متعصبانه پایبند و اسیر متون حدیثی نشده و به موازات بهره‌مندی از حدیث از عقل نیز بهره برده است. گاه با مضمون برخی احادیث هنگام تعارض مخالفت می‌کند، گاه بدون استناد به حدیث فتوا می‌دهد و گاه در صلاحیت بسیاری از صاحبان حدیث تشکیک می‌کند. به این ترتیب، از دیدگاه طرابیشتی، مالک بن انس در تحول اسلام قرآنی به اسلام حدیثی چندان مؤثر نبوده است.

طرابیشتی پس از مالک بن انس به بررسی جایگاه شافعی در تحول اسلام قرآنی به اسلام حدیثی پرداخته است و با ادبیاتی تند و انتقادی شافعی را اولین پایه‌گذار اسلام حدیثی قلمداد می‌کند. او معتقد است شافعی، با اعلان صدارت یکسان قرآن و حدیث، صلاحیت و مشروعیت سنت در تشریح قوانین را پایه گذاشت. در گام بعد، با اعطای حجیت به خبر واحد و گسترش دایره زمانی و مکانی حدیث و همچنین در حاشیه قرارداد عقل، زمینه انحراف بیش از پیش را فراهم آورد. از نظر طرابیشتی، اسلام مبتنی بر حدیث بر مبنای همین زیربنای فکری شافعی بنا نهاده شد و با گذشت زمان از لحاظ کمی و کیفی به سرعت گسترش یافت، به گونه‌ای که زمینه برتری و غلبه ایدئولوژی حدیثی فراهم شد.

وضعیت مکتب حنفی نیز جالب توجه است. پیروان و شاگردان مکتب حنفی چنان تحت تأثیر این انقلاب حدیثی قرار گرفتند که راهی کاملاً مخالف با پیشوایشان در پیش گرفتند. آن‌ها، به جای دفاع از مکتب قرآنی-عقلی ابوحنیفه و ارائه معنای درست از عقل و حوزه کارکرد آن نزد ابوحنیفه، به کرنش در مقابل ایدئولوژی حدیثی پرداختند و با ادبیاتی دفاعی سعی در اثبات حدیثی بودن مکتب حنفی کردند. گسترش کمی و کیفی مدونه‌های حدیثی حاصل تلاش آن‌ها برای پیوستن به جریان غالب آن زمان یعنی تحول اسلام قرآنی به اسلام حدیثی است.

طرابیشتی، پس از بررسی جایگاه پیروان مکتب حنفی، از ابن حزم، پیشوای مذهب ظاهری، و نقش وی در اسلام حدیثی سخن به میان آورده است. از دیدگاه او، ابن حزم دومین شخص تأثیرگذار در شکل‌گیری اسلام حدیثی است که ضمن مخالفت صریح و کوبنده با قیاس و اهل رأی، طرح نظری خود را ارائه کرد. اگر شافعی برای عقل روزنه کوچکی قائل بود، ابن حزم آن را هم مسدود کرد. اگر شافعی با نظریه‌پردازی‌هایش حدیث را هم‌تراز با قرآن قرار داد، ابن حزم با انقلابی دیگر انقلاب شافعی را یک گام جلوتر برد. او صدارت شارع اول (قرآن) را از میان برداشت و آن را مساوی شارع دوم (رسول) قرار داد؛ حتی از این هم فراتر رفت و با طرح نظریه امکان نسخ قرآن با سنت عملاً قائل به برتری شارع دوم نسبت به شارع اول شد.

طرابیشتی، پس از تبیین چگونگی پایه‌ریزی و شکل‌گیری اسلام حدیثی، در فصل هفتم کتاب به بیان یکی از بارزترین خصوصیات ایدئولوژی حدیثی پرداخته و نهایت به کارگیری عقل در این روش را توضیح می‌دهد؛ طرابیشتی عقل مورد استفاده در این روش را «عقل توجیه‌گر» نامیده است.

به اعتقاد طرابیشتی، وجود تعارض‌های بسیار در مدونه‌های حدیثی موجب تشکیک در متون حدیثی نسبت به بشری بودن آن‌ها شد، ولی اهل حدیث به جای اندیشیدن و موشکافی در این متون در قرون متمادی به رفع تعارض این نصوص پرداختند. بدین ترتیب، از قرن سوم تا دهم هجری افرادی همچون ابن‌قتیبه، طحاوی، ابن‌شاهین، ابن‌موسی حازمی و عبدالوهاب شعرانی با ابزارهای مختلف ذهنی و شبه‌مکانیکی همچون: تأویل، تأویل وهمی، نسخ، ترجیح و میزان سعی

کردند متون حدیثی را از اتهام تعارض تبرئه کنند. اما بسیاری از این دفاعیه‌ها از جانب عقل به هیچ روی قابل پذیرش نیست، چرا که از روش‌هایی غیرعقلانی استفاده می‌کند از جمله: صحه گذاشتن بر دو چیز کاملاً متضاد؛ توثیق یک راوی که قبلاً جرح شده است؛ نسخ یک روایت؛ ادعای این که یک روایت از باب تخفیف و روایت دیگر از باب تشدید بیان شده است؛ حتی ممکن است این توجیه با ابطال چیزی که در توجیه قبلی ثابت شده است صورت بگیرد یا چیزی که در گذشته باطل شده این بار ثابت شود.

به اعتقاد طرابیشتی، «عقل توجیه‌گر» محصول ترس از تناقض است. زائیده دیدگاه بیماری است که برای نص معقولیتی بی‌سابقه و بدون شرط ترسیم می‌کند و تمام تلاشش را برای تبرئه نص از عیوب و نواقص به کار می‌بندد تا هیچ روزنه‌ای برای نقد و رد احادیث باقی نماند. طرابیشتی می‌گوید اگر به این حقیقت توجه می‌شد که حدیث منشأ بشری دارد و اگر عقل نقاد به حیات خود ادامه می‌داد، وجود تناقض در جزئیات و کلیات مدونه‌های حدیثی امری بدیهی و حتمی به نظر می‌رسید و رفع تناقض این احادیث آسان می‌نمود.

آخرین بخش از تحلیل طرابیشتی به بررسی دیگر عوامل مؤثر در تضعیف اسلام قرآنی می‌پردازد. او از یک‌سو عواملی سیاسی همچون انقلاب متوکل و تقدیس احمد بن حنبل در ماجرای سیاسی محنت و خلق قرآن را ذکر می‌کند و از سوی دیگر به پی‌ریزی قواعد نظری حدیثی از سوی حاکم نیشابوری و خطیب بغدادی و نیز سرپیچی از قواعد اسناد حدیث به دست غزالی در کتاب «احیاء علوم الدین» اشاره می‌کند که آخرین میخ‌ها را بر تابوت اسلام قرآنی کوبید، به گونه‌ای که امور پس از آن دیگر به سمت اصلاح پیش نرفت. حتی شکل‌گیری موضوعات‌نگاری در قرن ششم نه تنها اصلاحاتی در حوزه حدیث ایجاد نکرد، بلکه به نوبه خود در فربه‌شدن ایدئولوژی حدیثی نقش آفرینی کرد.

در نهایت، طرابیشتی این طور جمع‌بندی می‌کند که ده قرن تقدم حدیث و سیادت آن سه نتیجه به دنبال داشته است: از صحنه خارج کردن قرآن؛ از صحنه خارج کردن عقل و کاهش تأثیرگذاری آن در پایین‌ترین سطح ممکن به گونه‌ای که می‌توان گفت عقلانیت عربی-اسلامی در زیر فشار ایدئولوژی حدیثی نابود شد؛ اعلام انحصار هدایت در فرقه ناجیه و در نتیجه پایان دادن به تعدد و تکثر فرقه‌های مذهبی چه در میان فرقه‌های داخلی و چه گروه‌ها و ادیان خارج از اسلام. مهجوریت عقل، از نظر طرابیشتی، بازتاب حدیث‌گرایی افراطی معدودی از مسلمانان بوده است. در نگاه او، این چنین که ایدئولوژی حدیثی تمام روزنه‌های عقل و در مقدمه آن عقل دینی را مسدود کرده است، آرزوی «تجدید بنای نهضت» نابود خواهد شد و بازگشت به «قرون وسطای جدید» بسیار محتمل خواهد بود.